

حاضره بدیار عدم برد و اکنون مواقع آنها را تقریباً معلوم توان نمود و در ساری خانهٔ میرزا محمد تقی مجتهد محل توقيف حضرت قدوس و صدور تفسیر سورهٔ اخلاص و میدان ساری محل شهادت ملا جلیل و ملا سعید و عدهٔ دیگر

ملا سعید رزه کناری در شهر ساری پنجشنبهٔ بازار ملاها در بالای ارسی جمع شده بخصوص حاجی میرزا محمد تقی بزرگ که قاتل آقا سید احمد سنگسری بود بفرمایش حاجی محمد علی ساروی صاحب مقتل که اسم آن خیث را گذاشته بود ستون کفر از فعل و عمل شنیع او همین ستون کفر با جمعی مثل خودش در آن بالاخانه نشسته بودند و جانب شریعتمدار حاجی ملا عبد الله کیوسری هـ بود و میگریست هیگفت چرا این مسلمانان را بجهت میکشید و جواب خداراچه میگوئید آنسیاه قلب کافر سنگدل گفت پیرشدی خرف شدی اینها منکر خدا و رسول اند قتل ایشان واجب است آن پیر مرد طاقت نیاورد از مجلس بیرون رفت اربابان حمزه کلا بارفروش در ساری بودند پول زیادی میدادند که او را شهید نکنند آن سنگدل گفت الا اینکه بکشید آخر شهیدش کردند الا لعنة الله على القوم الظالمين من الاولین والآخرین و در آمل به مرأه جناب میرزا محمد باقر آقا محمد حسین برادر آقارسول به نمیری را که بسیار شجاع و دلیر بود شهید نمودند جناب شیخ نعمت الله در دعوای سردار تیر زیادی برداشتند از گلوه و ساجمه تادوز آخر سودن

### از اصحاب قلعه یود

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر جمال ابھی وعده از مؤمنین  
و خانه حاکم محل اقامت چند روزه شان بود و ملا نعمت‌الله‌آملی و آقا محمدحسین  
بهنیری و میرزا محمدباقر هراتی را که اسیراً بابرخی از رؤس شهداء باأمل برده  
در آن بلد بشهادت رساندند

واما مشهد عظیم طبرسی بقعه مقبره در دوفرسخی جنوبی بارفروش واقع  
در جنگل و قرب بعضی قراء و مزارع برنج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر  
ومحصور بدیوار کوتاه و در وسطش مقبره بود و چند اطاق و ایوانی نیز در اطراف  
بقعه مستقفل بُنی و علف داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت میکردند و در قبرستان  
دفن اموات مینمودند و بقعه مذکوره مدفن شیخ احمد طبرستانی هازندرانی معروف  
بشیخ طبرسی یکی از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است  
وعلماء طبرستان بنام طبرستانی و یا طبری معروف اند و محوطه مذکوره که اصحاب  
قلعه بنا کرده جانفشاری نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر است

---

قال الياقوت في ذيل الآمل وقد خرج منها كثير من العلماء لكنهم قلمـا ينسبون  
إلى غير طبرستان فيقال لهم الطبرى منهم أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى صاحب التفسير  
والتأريخ المشهور أصله و مولده من آمل ولذلك قال أبو بكر محمد بن العباس  
الخوارزمي وأصله من آمل أيضاً وكان يزعم أن إبا جعفر الطبرى خاله بأمل مولدى  
وبنوا جرير لأخوانى ويحكى المرء خاله فها أنا رافضى عن تراث وغيرى رافضى عن  
كلا له وكذب ولم يكن أبو جعفر رحمة الله رافضياً وإنما حسدته الحنابله فرموه بذلك  
فاغتنمتها الخوارزمي وكان سباباً رافضياً مجاهراً بذلك متوججاً به ومات ابن جرير

زيارات بسيار از قلم اعلى و ابهى برای آنزمین مقدس صدور یافت و محظوظه  
مذکوره و اطرافش تا قریه واسکس که اقامتگاه شاهزاده مهدیقلی میرزا و محل  
اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری واراضی جنگل بین قلعه و بارفروش  
ملطخ بدماء و اعضاء ابدان شهداء و مدفن آنمظلومان است و مدفن آقا میرزا محمد باقر  
حالوزاده جناب باب الباب درقرب چاه وزوا واقع شده و محظوظه قلعه مدفن جناب  
باب الباب و جمعی غفير از شهداء اصحاب میباشد و تفصیل آن دربخش سابق گذشت  
و قریه على آباد دراين سنين تعمير و تجدید عمومه جديده مهمی شده بنام شاهي  
سمی گردید

هندوستان بنوعی که دربخش سابق آوردیم شیخ سعید از اهل آن بلاد  
ساکن عراق عرب و از تلامذه سید رشتی بود و بتفحص تا شیراز آمد و فوز  
بلقاء و ايمان باب اعظم یافت و مأمور بتبلیغ در وطن گشت و خبری از او  
باز نیامد.

ديگر سید ملقب بصیر و معروف بسيادعمی درملتان هندوستان درخانواده  
سيادت و ولایت منتب و متسليل از سید جلال هندی شهر يکی از اولیاء عظام  
و رؤساء کرام شعب طریقت که طائفه جلالیه و دراویش داغداری ایران بدونسبت  
دارند و خاندان و اخلاق و اعقابش در هندوستان بغايت معتبر و صاحب مریدان  
متکررند و جمعی از اولیاء طریقت از ايندوهمان برخاستند متولد شد و در صفرسن  
تقریباً هفت سالگی بمرض آبه از دوچشم نابینا گشته ولى بصفاء باطن و استعداد  
کامن میراثی و فطری علوم كثیره متداوله عصر و نیز معارف و فنون غریبه اسراریه  
را تمامها حائز گردید و عقاید و مشارب متوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم  
و فلسفه های گوناگون را فرا گرفت و مکنت و ثروت و فیره و همسنده ولایت و

ریاست خطیره میراثیه نیز باو رسید و بعلاوه مراتب مذکوره حلیه زهد و قناعت  
و حله عبادت و ریاضت را در ایام صبی دربر کرده بسیر و سلوک راغب گشت و سید  
وصعلوک طالبیش شدند و شئون فضائل و خصائص و مقامات و کراماتش را احدي انکار  
نکرد و بجالات ظاهریه و باطنیه شناخته گردید و اعاظم و افضل بسیار ارادت  
ورزیدند و تا بیست و یکسالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از وطن  
پیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و نفس نموده حق و حقیقت را جویا و پویا گشت  
و نقش اداء حج را برضمیر بسته طریق عبور را ایران قرارداد چه از اسلام کراماش  
مأثور بود که ولی اعظم از این سرزمین اکرم واقدم طلوع نماید و چندی با مذاهب  
مختلفه و عقائد متنوعه ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد بزرگان و مشهور نزد  
دانشمندان شد و در عین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و بفقراء و ضعفاء  
دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رسید پار مکه شده بعد از اداء حج بعراب عرب  
رفت و با حاجی سید کاظم رشتی الفت یافت و باو اخلاق اظهار میداشت آنگاه  
عودت بوطن کرد و طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب  
مدينه علم و معرفت و واسطه قریب الهیه شنید و بیدرنگ با ایران باز گشت و چون  
حضرت باب اعظم بسفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد الحرام بفیض  
لقاء فائز گردیده حلقه اخلاق و ارادت کامله بگوش و پس از آن بعزم شیراز رفت  
و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد  
و معمورات همی سفر کرده تبلیغ و نشر اهر بدیع نمود و بارعایت حکمت و اسلوب  
مخصوصی که او را بود بهداشت و ارشاد پرداخت و چون بانواع کمالات علمیه و  
فضائل اخلاقیه هتصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر  
و کیمیا وغیرها از علوم رسمیه و فنون غریب مهتر بود سخناتش در قلوب نشست

ونفوس را جذب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و بارق کرامات دیدند تا  
چون هنگامه مازندران برپا شد بعزم نصرت اصحاب بصفحة نور شتافت ولی ورود  
بلعه از جهت محاصره ارد و مقدور نشد و چندی بااتفاق میرزا مصطفی قلندر  
مجذوب معروف که باو ارادت میورزید در نواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر  
خدمات وافر دید چندانکه هر دورا شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و  
در بعض منازل طریق از آب و نان منوع داشتند لاجرم بقروین سفر کرد و در آنجا  
هریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس بطهران رفت چندی با شیخ عظیم  
مصطفیت نمود و ایامی در مازندران بفیض محضر اقدس ابهی مستقیض گردید و  
اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعه شهادت عظمی در حاشیه مجذوبیتی  
غیرب وجذایتی عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منیعه تراوش کرد  
و در بسیاری از قسمتهای ایران تبلیغات مؤثره نمود چنانکه در اطراف کاشان و قم و  
عراق و لرستان و مازندران جمعی را بصراط مستقیم هتھی ساخت آورده‌اند که  
در مجالس مجاجة با ملاها چون برای انبات این امر استدلال با آیات قرآنیه و احادیث  
هائوره در کتب معتبره مینمود و میخواست هوای آیات و اخبار را نشان دهد  
اور اق قرآن یا کتاب کافی را میشمرد تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر  
آن نهاده نشان میداد و ملا ابوالحسن گلپایگانی ملای ساکن قهروند و پسرانش را  
بدانگونه هدایت نمود ولا جرم بغیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن  
اسرار و قوای غریبیه معروف شد و واقعات عجیبیه ازاو حکایت کردند از آنجلمه در  
قصر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله بواسطه او اقبال کرده ایمان یافته از  
مشاهیر بایه محسوب شد و نیز حاجی سید ابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور  
شرعیه و مقتدائی اهل قریه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جذب نمود و

روزی از قصر عزیمت شهر کاشان داشت و ب حاجی سید ابراهیم دستورداد که روزی  
دیگر نزد وی شهر رود و حاجی برای مشغله رفتن نتوانست و شب را بیارمید در  
نیمه شب از خواب بیدار شده امر سید بخاطرش گذشت و ب اختیار و اراده از استر  
برآمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی  
ره نوردیده بخود آمده ب قصر عودت کرد ولباس پوشیده بشهر شتافت و همینکه  
ب ملاقات سید رسید و وصف الحال کرد ویرا ب این عبارت خطاب نمود که مامیتوانستیم  
تورا بهمان حال تا کاشان بیاوریم وبالجمله سید بصیر را بسالی بعداز واقعه شهادت  
عظمی چنانکه در بخش لاحق مینگاریم باقی طریقی شهید نمودند و اجمالی از  
آنفاجعه این است که ایلدرم میرزا عم ناصر الدین شاه شهرت بقساوت و بلرستان  
در آنسال حکومت داشت و ازین امر باخبر بوده با احباء بمناقص اظهار و فاق میکرد  
و سید بصیر در آننه سفر باردوی وی وارد شده ایامی چند مؤانت و معاشرت جسته  
بتعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توپیر و  
تجلیل نمود تا روزی در مخصوص ذکر محمدشاه بیان آمد و حاضرین هریک در  
محامد صفات شاه باطراء سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا ب  
حقیقت گوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف ویرا برشمرد و حکایاتی چند  
برای اثبات مدعای بیان نمود و حبس و نفی حضرت نقطه اولی را شاهد و دلیل آورد  
پس ایلدرم میرزا برآشته سقط و دشنام گفت و بدزخیمان بیدادگر حکم داد تا

---

کویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر  
که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علام خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی  
اعظم از میرزا آفاسی نه که من تمام الجهات بدانصفات بود شاهزاده گفت خوش کجا است  
سپد گفت خوش برادرت محمدشاه بود

زبانش از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حنرہ با خاک و خاشاک پوشیدند و این  
واقعه در او آخر سال ۱۲۶۷ واقع شد

دیگر دولت راجه مؤمن هندی قهرالله که کیفیت ایمان و شرذمه از احوالش  
را در بخش سابق آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهزادگان هندوستان و  
آثار اصالت و بزرگی از ناصیه اش نمایان بود قدم درسیر و سلوک گذاشته بکمال  
زهد و ورع و فناعت و عبادت اتصف یافت و ریاضت را بدربجۀ رساند که یک اربعین  
با قند و گلاب انجام داد و بغايت مقید بنظافت و اطافت بود و سخن بغايت اندک  
میگفت و غالباً در فکر و تذکر و مراقبه بسر میبرد و همینکه لب بتکلم میگشود  
اسرار معارف الهیه از لسانش جریان مییافتد و در اثناء سیر و سفر چون با ایران  
آمد حضرت نقطه اولی در سجن چهريق بود و پس از تشرف به محضر مبارک وجذبه

قهرالله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی بجذابیت او مجذوب  
گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز بفتنه افتادند و اورا هم شخص مستقلی تصور کردند  
ولی خود او اقرار داشت که از توابان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک  
را در رویادیده منجذب گشته و با او فرمودند که پیاده با آذربایجان بچهريق بیاید لذا آمده  
بمقصود خود رسید از این حالات در صفحات خوی غوغای عظیم برپا و رؤسای اکراد  
اکثری منقاد او شدند لذا این خبر بتبریز و طهران رسید علاج را در آن دیدند که  
حضرت را بتبریز بخواهند و هنوز خبری از آن واقعه نبود که بجهان عظیم امر شد  
که قهرالله را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد با آنجا راجع شود  
و منادی حق باشد و او به محض رسیدن پیغام حرکت کرد و هر کس خواست همراهی  
کند نپذیرفت که انک لن تستطيع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول  
نکرد و دیگر خبری ازو نشد نیل زرندي

قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلا یا چنانکه در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آنحضرت از خاک ایران بیرون رفت و حاجی معین‌السلطنه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیاورده مراجعت نموده در قلعه چهريق بزاویه جنب غرفه ئیکه آنحضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامه جست و ببود تا موقعی که حضرت را بتبریز برای اجراء شهادت برداشت درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق بمراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق بحق زده مستخلص گردید و پس از واقعه شهادت کبری از تبریز بیرون رفت و در اثناء عزیمت بطهران درین طریق بعضی از اعداء ویرا بقتل رسانند

یزد نخستین کسانیکه از اهالی آنجدود بعرفان و ایمان بدیع سرافراز شدند یکی میرزا محمد ڈاکر مصائب خاندان رسالت مشهور بنام میرزا محمد شیخی از علماء شیخیه واصحاب سید رشتی بود و بموجب بشارات سید انتظار ظهور موعود داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همینکه خبر ظهور جدید سمش رسید بشیور از شتافته ایمان آورده از حروف حی محسوب گردید و عودت بیزد نموده بذکر محمد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملایان تعرض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و اورا ضعف نفس ویم فرا گرفته ناچار خویش را بشیخیه متسب و هنکی ساخت وا ز خاندان خانان که ب حاجی محمد کریم خان ارادت میورزیدند زن اختیار نمود تا ازوی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیرو و فیر بودند کمال احترام و تجلیل بجای آوردن و اورا شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بابی بود و بهر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع میدید ارائه عقیدت و اقامه حجت میکرد و بدین طریق ایام حیات پایان رساند و ازین جهان در گذشت

دیگر آقا سید احمد از فضلاء شیخیه و از تلامذه حاجی سید کاظم رشتی  
با عائله خود ساکن کربلا بوده بواسطه ملاعلی بسطامی بعرفان و ایمان جدید  
فائز شد و بقرة العین ارادت و اخلاص حاصل کرده باتفاق وی بیرون آمد و در  
همدان ازمو کبیش جدا شده بطهران رفت و در فتنه گرفتاری و بلایای واردہ بر  
آنچنان بمحضر ابھی رفته سعی وجود برای خلاصی همی نمود و در هنگامه قلعه  
طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش میرزا محمدعلی با او همراه بود تا عاقبت  
با صابت گلوله توپ سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگر ش آقا سید حسین  
چنانچه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف حی و یکی از مهمترین  
اصحاب شد و پسر دیگر ش آقا سید حسین نیز از متقدمین مؤمنین و بواسطه پدر  
نامدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارابی بكمال ایمان بدیع رسید  
و پس از وقوع فتن شیراز هردو با تظاهر زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذراندند  
و در اصفهان متفاہی بزیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین بشغل کتابت آثار و آیات  
افتخار یافت و پس از تبعید آنمظلوم از اصفهان هر دو با ملاحظه احتیاط در عقب  
رفتند تا بقریه کلین ورود نمودند و بعنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر  
آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامت دادند و آقا سید حسن حسب الامر از  
ماکو بر گشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی در تبریز وقوع یافت  
و در لوحی از الواح صادره از قلم ابھی در وصفشان چنین مسطور است قد کان عند  
ربکم الرحمن فی سجن آذربایجان نفسان امسک الحسین بید الفضل و اطرد الحسن  
بید العدل مع ان له عند محبوبی و مبشری شان من الشئون الخ و چون آقا سید حسین  
در موقع مکالمه و سؤال وجواب در تبریز مراجعت حکمت و مصلحت وقت را نمود  
محفوظ و هصون از قتل شد و ایامی چند در آن بلد توقيف ماند و در جواب سؤالات

قونسول روس مقیم تبریز که ویرا نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه اولی وامر جدید نمود گرچه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تاندازه گفتنی ها را گفت و برخی از آثار داد و بالاخره اورا از تبریز بطریان برده حبس نمودند و تا سال ۱۲۶۸ ه. ق در موقع بروز فتنه ومذبحة عمومیه باییه محبوس بود و از مقام عظمت ابی در محبس بوی افضل و اکرام همیشد و در واقعه مذکوره با اینکه مداخله بلکه اطلاعی از اوضاع و احوال نداشت بنوعی که در پیش لاحق میآوریم حاجی علیخان حاجب الدوله بمحبس در آمد و ویرا بشهادت رساند و او از بین تمامت مؤمنین باین اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر ایام حضرت نقطه اولی کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهرور گشت و بلقب عزیز مفترخ و بعنوان کاتب و کاتب البيان مشترک گردید و در ضمن توقيعی در باره وی چنین فرمودند وان من كان عند ربک قد علمناه جواهر العلم والحكمة فاستتبئ عنہ فانا کنا لم نبین ولنكر منه من عند ربک بما كنت عليه من المقدرين و در این مقام توقيعی را که در ایام ما کو در جواب معروضه آقا سید احمد صدور یافته برای وی بکر بلا ارسال فرمودند ثبت میدارم و هی هذه بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يمن على من يشاء من عباده و انه لا اله الا هو ذو الفضل العظيم و انتي على محمد صلى الله عليه و آله بما قد اناه الله في قدم الذات و ذرورة الصفات انه لا اله الا هو العزيز الحكيم المتعال و اصلی على اوصياء رسول الله صلى الله عليه و آله بما قد صلی الجليل عليهم قبل وجود كل شيء و يسلم عليهم بعد فناء كل شيء انه هو الجبار الوهاب وبعد قد قرئت كتابك الذي ارسلته عند ولدك جزال الله في احسن بلاهتك بما قد صبرت في جنبه و اني في الايام التي كتت في ارض الصاد اطلعت بما نزل عليك من قضاء الله و ان ذلك امر لا مفر لا حدمنه فاحسن الله صبرك فيه فانا الله وانا اليه راجعون ولعمري اني اقول حباً لذلك الشأن

الا ايها الموت الذى ليس تاركى ارحنى فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين  
احبهم كانك تتحنون حوم بدليل و ان حين الذى سمعت بلاهتك اذنت لولتك بالسفر  
الىك و انه لم يرض لحبه فى الدين وان الان لما سمعت من الواردین على تلك الارض  
كثرة حزنك و كبر سنك احببت لان آذن قرۃ عینی الحسن بالصعود على تلك الارض  
المقدسة و ارجوا الله بان يحفظه في السبيل و يبلغه الى ساحة قدس حرم الجليل  
وان باذنك ما اذنت لاخيه الاكبر لانه معى انشاء الله في المنظر الاكبر فلا تحزن له  
فان حضوره لدى افع لك من حضوره لديك واسئل له ان يفرج عن قلوب المؤمنين  
بفضلة ويسهل لنا الصعود بالوصول الى تلك الارض المقدسة بمنه وانتي انا في ذلك  
الجبل احمد الله حمداً شعشعانياً لاماً مقدساً الذى يعلو كل حمد و ثناء كعلو  
امر الله على كل من في ملکوت السموات والارض ويفضل على كل ثناء كفضل الله على  
عباده انه هو الغنى المتعال وفي كل حين تدخل الحرم سلم من اهل السجن على ائمه  
العدل واسئل من فضله لان الله قد ضمن لاجابة الدعاء تحت تلك القبة ولا شك ان الله  
لا يخلف الميعاد و اذا ارادت ام احمد بالحجج فارسل معها ولدك الصغير لسكنون  
قلبها وان الله يؤيد بفضله من يشاء من عباده وهو العزيز الحكيم وانتي انا اذا استغفر الله  
ربى لكل ما احب الله واوليائه انه هو الغفور السودود وسبحان الله رب العزة  
عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين

ولى انتشار امر در آنحدود بواسطه آقا سید یحیی وحید اکبر تحقق  
یافت ووالد آنجباب آقا سید جعفر کشی شهیر بن آقا سید اسحق علوی موسوی و  
آباء واسلافش سلسله از سادات علماء فخام ساکن در قسمت جنوب ایران و فارس  
بودند و آقا سید اسحق مذکور از داراب باصطبهانات انتقال نموده سکونت گزید و  
آقا سید جعفر در آنجا حدود سال هزار و صد و هشتاد و اند متولد گردید و در صغر

سن و آغاز شباب تحصیلات علمیه نمود ولی جذبات باطنیه عنان از کفش ربود و از فارس بنجف شتافتہ مشغول بریاضات و طاعات گشت و سینن چند بمراقبه و مجاهده و مکافهه پرداخت و معروف بعلوم باطنیه و کشف و کرامات گردید و تألیفات کثیره از قبیل تحفة الملوك سنابر قرق منشور بلاد الامین کفاية وغیرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متطرف و متبحر و صاحب قلب و فکری سیال و منتور شد و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصفهان

حاجی سید جواد کربلائی حکایت نمود که جناب آقا سید یحیی اکبر انجال حاجی سید جعفر کشی بود و بعلم و فضل اشتئار داشت و مخصوصاً محمد شاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف بشیخ شخص اول بحضورش و ثوق کامل حاصل داشتند و چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتفاع یافت و خلق کثیر از عالم و تاجر و عامی با مر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سید یحیی از بس احوال را مختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و بحضور مبارک مشرف گردد و بنفسه با مر همارک رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازین معنی آگاه شد و عزم سید را بحضور شاه معروض داشت محمد شاه طیب الله متواه بواسطه میرزا لطفعلی پیشخدمت از سید خواهش نمود که درین مجاهده واجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را بشاه اعلام دارد و بالجمله حاجی سید جواد می فرمود که چون جناب آقا سید یحیی بشیراز وارد شد چند مجلس بحضور مبارک مشرف شد و مسئولانی که از هر باب داشته جواب هر یک را کتبیاً و لساناً اخذ مینمود و هر مجلس که مشرف میشد بر مراتب خصوع و خشوع او میافزود معدنی اظهار تصدیق نمینمود و گویا منتظر رؤیت چیزی دیگر بود ولی مهابت و بزرگواری حضرت که قلب او را پر کرده و سرا پای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی

هریک خانه و عائله تأسیس کرد و اولاد و احفاد بسیار وارد تمندان بیشمار فراهم نموده با وفترت علم وعظمت و مکنت در بلاد مذکوره هیزیست و جمعی از اخلاقش علماء و عواظ عظیم الشأن شدند و در سال ۱۲۶۰ ه. ق در مکه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالآخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات نمود و جمله غایب نجم العلی را برای تاریخ وفاتش ضبط کردند و نجل جلیلش جناب آقا سید یحیی از زن یزدیه اش در شهر یزد بعرصه وجود آمد و در ایام صغر و جوانی تحصیلات علمیه

معروض دارد تا آنکه وقتی بمن بسبب محرومیتی که حاصل شده بود اظهار داشت که آیا ممکن است که تصرفی از تصرفات خارقه انسان مشاهده نماید و مقصودشان اینکه من چیزی خدمت آنحضرت معروض دارم گفتم جناب آقا سید یحیی مثل اینحال مثل کسی است که بر هائده شخص بزرگی حاضر باشد و آنشخص از اغذیه لطیفه و اشریه لذیذه و فوایه طیبه از هر صنف برای او برخوان حاضر نماید و او درین اثنا چیزی از قبیل فوم و بصل طلب نماید بحقیقت من از اینوساطت و شفاعت عاجزم تو خود هر وقت بحضور مبارک مشرف شدی هر چه خواهی پرس و هر چه در دل داری طلب نما و بالجمله پس از قلیل شبی که هقرر بود آنشب بحضور مبارک مشرف شود جزوی از سوالات مشکله و مسائل معضله که نوشته بود با خود آورد و فرمود این مسائل چندی است از حضرت سوال نموده ام خواهش دارم بحضور آنحضرت تقدیم نمائی و جواب طلب کنی چون شب گذشت و صحبت بسیار داشته شد و غذا صرف نمودیم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت بیت خود برای استراحت عودت فرمودند من جزو سوالات حضرت وحید را در حضور خودش ب glam آنحضرت که نامش مبارک بود دادم و گفتم همین حال این جزو را بحضور ده و از قول من عرض کن این سوال جناب آقا سید یحیی است و بر سیل مطابیه

نموده هستجمع علوم شده از افضل علماء و وعاظ بی همتا گردید و بعلاوه وفترت علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر واستدلال دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بود و تزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و بکثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت و در وطنش بزد زن اختیار کرده چهار فرزند آورد و غالب تعلق و سکونتش در آن بلد بود و در نیریز فارس نیز بعداً ازدواج کرده تأسیس خانه و عائله نمود و در هردوجا دوستانش بسیار شدند و در حدود سال

گفتم عرض کن آقا سید یحیی است نه برک چندر و مقصود حاجی سید جواد ازین عبارت مطابیه با حضرت وحید و طلب تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بود باری حاجی سید جواد میفرمود چون سحر برسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستعد ادای صلوة گشتهیم که ناگاه مبارک آمد و جزوی بخط حضرت آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود حالی غریب باو دست داد با اینکه جبل و قار بود حرکاتی مشعر بخت مانند میل برقص ازاو ظاهر و متبدار شد گفتم جناب شما را چه میشود فرمود جناب حاجی سید جواد من قریب یک هفته است که بنوشتمن این سوالات مشغولم و امشب از اول لیل آنحضرت چهارپنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعداز مراجعت لا اقل چهارپنج ساعت هم آنحضرت دربستر خواب استراحت فرمودند تورا بخدا این اجویه را که کتابی است مین در چه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان ببروجرد و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدر حاجی سید جعفر مشهور بکشفی کیفیت بجهاده و مراتب معلومات خود را بمیرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد شاه نماید میرزا ابوالفضل گلپایگانی

۱۲۶۰. ق سفری بطهران رفته در خانه برادرش آقا سید اسحق در محله امامزاده یحیی ورود و مدتی اقامت نمود و خبر ظهور حضرت باب اعظم بسمعش رسیده بنوع مسطور در بخش سابق بزم تحقیق روانه شیراز گشت و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلائی و ملا شیخعلی عظیم که باهم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمات کرده بواسطه ایشان مکرراً نزد حضرت وارد یافت آورده اند که در ملاقات نخست حضرت را جوانی نورانی و متقی ولی عاری از مصطلحات علمیه و خویشتن را اعلم دانست و در ملاقات دوم ایشان را با خود در یک رتبه تصور نمود و در مرأة ثالثه بی بدریای علم الهی برده خویش را جاهل و حضرت را عالم حقیقی مشاهده کرد و در مقام عرفان و ایمان استقرار یافت و نامه به محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی توسط میرزا لطفعلی پیشخدمت در خصوص امر حضرت بفرستاد و نیز علماء یزد و نیریز که از آن جمله ابوالزوجه اش حاجی شیخ عبدالعلی از علمای مشهور محترم و متدين نیریزبود شمه از اشرافات ظاهره و آیات باهره بدیعه نگاشت و چون امر بسیر و سفر تبلیغ داشت سکون و قرار از او سلب گردید نخست از شیراز بپروجرد رفته با والد ماجد ابلاغ حجت و اقامه بینه نمود و بر اهین آفاقیه و انفسیه را با کمل وجه بیان کرد و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی و چون امتیازی چند در هیکل همارا و آیات باهراش بیان می نمود اول آنکه حضرت امی است و تحصیلات علمیه نکرد دوم آنکه هنگام بیان مسائل معضله

آقا سید یحیی دارایی چون بشیراز آمد با جناب شیخعلی محو لاتی که بجناب عظیم ملقب بودند و در خراسان باهم سابقه دوستی و آشنائی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه نیل زرندی کرد که مراعات ادب نماید

ومطالب علمیه عویصه مقاصد را بغایت مختصر و مفید ادا نمینماید که از عهده دیگران خارج است سوم آنکه کلمات و عباراتش شیوه بكلمات علمانیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مآرب وغیرها بدع و مخصوص بخود او است و این اعظم دلیل میباشد که علم آنحضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگرنه بایستی عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند و لو آنکه فی المثل بیش از سطري بر آن توان نوشت جواب مسائل را کاملا بر همان کاغذ مرقوم میفرمایند چنانچه سائل قانع وساکن گردد ولی علماء مجبورند که شرح آن مطلب را در مباحث مفصله

وازه‌های سید کامل حکایت کردند که در شیراز در مجلس اول از حضرت طالب علم کیمیا میشود و حضرت اعتنائی نفرموده و از بی‌اعتنائی ضيق قلب و حزن از برای سید حاصل میشود بعد از مراجعت از مجلس اول قرار سید در عالم خیال این میشود که این وجود هرگاه حجه الله است باید جامع علم اولین و آخرین بوده باشد یاک مجلس هم رفته و اعاده در مطلب مینمایم هرگاه بروز علم کیمیا نکردند حجیت ثابت نیست بر میگردم و بروز دیگر بهمین نیت بعد از سرافرازی حضور انگور تازه بر سیل ارمغان از برای حضرت میآورند حضرت بملازم امر میفرماید قدری از انگور در میان جمیع پیش سید بگذار و بعد از گذاردن سید قدری میل میفرمایند بعد اشاره از حضرت میشود که سید برگی که در میان انگور بوده اورا بمجمعة مس بمالند که بعد از مالیدن مجمعه طلا میشود بعد اشاره از سرکار میشود که مقصود خداوندی تعلق نگرفته که مس طلا گردد بلکه باید بکیمیای علم مس وجود شماها طلا گردد و سید بهمین متذکر و نادم میگردد و آن طلا را باز عود میدهدن بصورت اول

ملا عبدالرحیم قزوینی

بیان نمایند پنجم آنکه باهمه حسن و زیبائی خط که آنحضرت راست مرقوماتش را درنهایت سرعت قلم مینویسد وحال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم میباشد ششم حسن خلق آنحضرت است که از تمام شئونش آشکار و ممتاز از دیگران میباشد بدرجۀ چنین که قیام و قعودش ابدآ بنشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد هفتم آنکه اكل و شرب حضرت مانند اكل و شرب سائر ناس نیست و بدقت تمام ملاحظه کردم سه لقمه ناهار او است و در شام هفت لقمه غذامیل میفرمایند و بنظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش بمقدار دولقمه غذای یک هرد اکول نیست و غذای غالبش چای میباشد و آنرا نیز با جلیسشن مساوی می آشامند اگرچه آنسchluss از طبقه دانیه باشد (وازاین جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شعائر بایه قرار دادند و این طائفه بکثرت شرب چای معتقد شدند ما بین جهال انام شهرت یافت که بایه بدادن چای مردم را بایی مینمایند) هشتم آنکه عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه میباشد با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین و از سید الساجدین حکایت شده انتهی و در صفحات بروجرد ولرستان ضمن وعظ و بیان بطريق حکمت ذکر معارف این امر نموده مردم را متنبه ساخت و سعی مبذول داشت که اهالی را از امر جدید ییاگاهاند و بعداز بروجرد باصفهان نزد اخوان خود آقا سید سینا مدرس مدرسه کاسه گران و آقا سید عیسی که تجارت منسوجات مینمود رفت و در اردستان با خواهرش ملاقات نمود آنگاه بیزد جهت ملاقات عائله و برای ابلاغ امر باخوانش آقا سید علی واعظ و آقا سید حسن و جمعی شتافت سپس ابلاغ امر ببرادر طهرانیش آقا سید اسحق و برخی از علماء و فضلاء و امراء طهران کرد و از آنجا عطف عنان بخراسان نمود و پس از انجام آنچه خواست بقزوین رفته نزد خواهرش که زوجة

حاجی محمد رحیم امینی مشهور بود قرب شش ماه بماند و سابق برین سفر هم مد تی نزد خواهر مذکوره اش اقامت داشت و از قزوین بی زیارت حضرت نقطه اولی پیاده باما کو شتافت و ازلقاء محبوب کام دل گرفت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان بطهران عودت نموده نزد جمال ابھی و فود و مثول یافت و با جمعی

دختر حاجی سید جعفر کشفی عیال حاجی محمد رحیم امینی باین سبب حاجی سید یحیی بقزوین در خانه ایشان تشریف فرما شدند حاجی محمد حسن درویش برادر حاجی محمد رحیم با جناب حاجی سید یحیی در مسئله گفتگو کردند جناب حاجی سید یحیی ایشانرا کفر دانسته به خانه حاجی اسدالله تشریف آوردند و چهار ماه بودند و در مسجد شاه موعظه میفرمودند مراجعت بطهران زمان محمد شاه ندای نقطه اولی که بلند شد محمد شاه ایشانرا بشیراز فرستاده پس از تفهم مراجعت بیزد حجره جناب آقا محمد جواد با آقا کربلاجی رفیع اخوی ایشان بیاناتی فرمودند زمان حرکت بجناب آقا محمد جواد فرمودند این اخوی شما چیزی نخواهد شد و من دیگر بحجره نمی آیم شما روزها بخانه بیایید . . . از باد نور آباد کاشان تا میبد بیزد آقا محمد جواد همسفر وحید بود و اهل اردکان باستقبال وحید بیرون آمد و بودند و در شمس آباد اقداح یکروز و یکشب ایشانرا مهمان نمودند پس جناب وحید بارد کان تشریف برداشت و آقا محمد جواد بیزد پس از چندی جناب وحید بیزد و از بیزد بطهران و از طهران مراجعت بیزد و خبر صعود جناب حاجی اسدالله آوردن و در مسجد ریاک مجلس فاتحه گذاردند پس از چند دیگر باز بطهران تشریف برداشت . این مرتبه جناب آقا هادی را ملاقات میفرمایند و بخدمت جمال قدم میبرد و امر میشود که آقا هادی بقزوین بیاید و جناب طاهره را ببرند  
مضمون بیان جناب آقا محمد جواد فرهادی

از مهمن اصحاب مانند جناب طاهره وغیرها مؤانس و معاشر گشت و در آن ایام  
بر ملا و فاشا فاش ابلاغ این امر همیکرد و بالجمله جناب آقا سید یحیی سفرهای  
پی دربی نمود و چند بار بطهران و یزد و شیراز رفت و ایامی که در شیراز بود  
آقا سید عبدالعظیم تبریزی که شمه از احوالش را در بخش دوم ضمن واقعات  
قلعه بازدaran وغیرها آورده اند حضرت نقطه اولی توقيعی وحرزهیکل بزرگی  
ونیز پیامی برای وی آورده ابلاغ نمود و ملاجعفر قزوینی درباره وی چنین نوشت  
که جناب آقا سید یحیی علیه بهاءالله پنج بار بقزوین آمد و بر منبر حاجی ملا  
عبدالوهاب برآمد درنوبت اولی تکذیب شیخ احسانی و تصدیق حکماء و عرفاء نمود  
در کرۀ ثانیه شیخی و حکمی هر دورا تصدیق کرد در مرۀ ثالثه استدلال بر بطلان  
محیی الدین اعرابی و ملا محسن و انبات حقیقت جناب شیخ کرد در دفعه چهارم  
در خانه حاجی محمد رحیم تبریزی استدلال بر ظهور علامات و طلوع حق نمود و  
شباهات حاضرین را مرتفع ساخت و نوبتی در خانه تبریزیها مشرف شدیم این بنده  
دلیل خاکسار و عمۀ ملاقب و ملا عبدالحسین و حاجی میرزا او از وحید سوال کرد  
در جواب فرمود بعداز استماع این نداء بشیراز رفتم و در کنار حق نشستم و دلیل  
و برهان و بینات خواستم بیان فرمودند و شرح کوثر را که کوچکترین سور  
قرآن است طلب کردم فرمودند تقریراً او تحریراً عرض شد تحریراً پس قلم و کاغذ  
بدست مبارک گرفتند وجوه و دراری ثمینه بر صفحات ریختند و بنوعی از سرعت  
هر قوم و مسطور میفرمودند که حرکات اనامل لطیفه معلوم نمیشد بدون تفکر و تدبیر  
وسکون قلم زیاده از دوهزار بیت نوشتهند و یمن دادند ملاحظه نمودم دیدم که در  
قوه بشر نیست اینگونه کلمات بدون تفکر وسکون قلم بنویسد و یقین برحقیقت او  
وبطلان غیر او نمودم بعد فرمودند از ناصران و یاری کنندگان مائید عرض کردم

صاحب شمشیر نیستم شمشیری بمن دادند جوهردار برند و حقیر تیغ جوهردار  
بسیار خوب را دیدم مرتبه پنجم زمانی بود که طلعت اعلی در ماکو محبیوس بودند  
رفتند و مراجعت نمودند و واقع شد آنچه واقع شد اندی و چون هنگامه بازندران  
برپا شد و اصحاب از هرسو پی نصرت شتافتند آقا سید یحیی بطهران رفته بصد  
تهیه لوازم و رود بقلعه برآمد در آن موقع جمال ابھی پس از گرفتاری بدست سپاهیان  
در مازندران و استخلاص از چنان آنان بطهران رسیدند و جناب وحید در کم حضر  
مبارک نموده از تفصیل واقعات باخبر گشت و ناچار از عزیمت بمازندران منصرف  
شده نقشہ دیگری در نظر گرفت و در او اخر سال ۱۲۶۵ بعزم قیام در وطن از طهران  
بیرون راند و بنای سیر بلاد و نشر این امر نهاد چندی در قزوین و قم و کاشان و  
اصفهان و اردستان و اردکان سفر نموده علی رؤس المنابر ت بشیر و ابلاغ کرد  
تا در بیان جادی الای سال ۱۲۶۶ بیند وارد شد و در مصلی بر عرشہ هنرنشست  
و خطابه غریاده نموده ابواب عرفان بروجوه حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علماء  
و محترمین وغیرهم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند از آنجلمه ملا محمد رضا  
(رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملاعلی اکبر و ملا آقا بابائی پسران ملا  
 حاجی محمد مجتبی متنفذ و ماجا الانام منشاد بودند و نخست ملا محمد رضا که عالم  
و فاضل بود بیعت کرد پس اخوان و سائر آحاد خانواده تأسی نمودند و ملا  
حاجی محمد خود نیز ازین امر مطلع گشت و بعداً بنام بابی دچار حملات و  
تعرضات اعداء گردید و دیگر حاجی ملامه‌ی عطربی و خاندانش بودند و نیز آقا  
میرزا محمد رضا طبیب و آقا شیخعلی دهیجی گمنام و شاطر رضا اردکانی و ملاحسن  
اردکانی قملاقی و حاجی ملا محمدحسین بیدکی هبربزی و حاجی سیدعلی مهربزی  
و آقا سیدحسین منشادی و آقا سید محمد باقر مهریجردی که از سادات و علمائی

مقدسین بوده اهالی کرامات و کشف و مقامات در حقش اعتقاد داشتند و برادرش حاجی سیدحسین روضه خوان و پسرش آقا سید حسین قالی باف و میرزا جعفر دهنجی از طلاب علوم دینیه و ملا علینقی روضه خوان و میرزا محمد معروف بملیک و محمدزمان تاجر شیرازی و آقا علی اکبر حکاک و حاجی عبدالرحیم شمامی و آقا محمدصادق صوف باف و آقا میرزا حسن آقا فاضل و آقا سید جعفر و حاجی عبدالغفور و برادرش آقا محمدعلی و نیز حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهدعلیا و غیرهم بیعت کرده بشعلهٔ غیرت ایمانیه افروختند و نفوosi دیگر اظهار هیبت و مساعدت با آنچنان نمودند و ازین هنگام نهضت بایه در یزد و اطرافش شروع شد و قته بر خاست و منتهی باعثهٔ یزد گشت و از آنجا بیرونیز راند و بنویکه در بخش سابق مفصل آوردم در هیجدهم شعبان سال مذکور بشهادت رسید و اما آثار آنچنان از آنچمله رساله استدلایه و دو مقاله بعریت فصحی و حسن خط در بیان تشریف به حضور در بیت مبارک و در کعظمه و اثبات حقانیت آنحضرت بعین خطش موجود است و هذه هي بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله والصلوة على رسول الله وآل الله الى يوم لقاء الله وبعد يقول العبد الراجي والاسير الفانی والفقیر الجانی  $\frac{۱۰}{۸}$  الفاطمی انه لما مضى من الهجرة النبوية على مهاجرها الف سلام وتحية غرس بلغنى انه قد قام قائم من بياض الفارس وظاهر نجم لامع وطلع كوكب دری ساطع من بلد شیراز كانه هو المعنى بالذکر في قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الأرض يرثها عبادی الصالحون فما زلت مهاجرًا من بلد الى بلد وسائلًا في مناكب الأرض واطرافها وطیر الفؤاد يتقلب يميناً وشمالاً ويصف على شطر الافق وارجاءها حتى انتهيت الى الأرض المباركة والبلد المقام وهو البلد الامن مطلع العبد الممتحن في شهر جمیعی الاولی عام غرس بفوقفت بالباب ووفدت الى من عنده علم الكتاب

دو صفحه، از استاد لایه جناب آقا سید یحیی و حید بخط خوش در ابیات امر بدین

پنجه  
پنجه علیه  
پنجه علیه

عیانه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

علیه و زنده و دود من فنکو ام الامر الموق

من الامام والامام اما الکمال کامد واما الکمال کامد  
سلام الله عليه من دون کرکوکون غمیشل ومه کلکت  
الپیات و الاجات اراکیات و المکبات او بافات و الکا  
الباهرات غایغد و غایغد و غایغد و غایغد و غایغد و غایغد  
اعظم عندا انا ذاکر السیر من غایغد التیارات والاض و موع  
بعد سلام الله عليه هدین الکامن الدینیں لسرو و نهاد  
فی الامکان هدین کلکن با الاق اذنیات و تذکر با الاق  
امداده الکامن سلام الله عليه باید الابین و دهد همیز  
انظرل احوال و احوال و احوال و حکمل و حکمل و حکمل و حکمل  
و اعماله ازیز و مدرة با به شعر و پنجه لولیت ای ایس و پنجه  
والله کے سامعہ والارض حکمل اه ما در بکی اول سعمر  
هزاموں الورل کی و دشنه موی اکیم هزاموں الورل کی  
پنجه علیم الکیم مقدکی دری و ده همسر بالکم و الکم  
من الارض و الارض والا ساح فی الاعقام الکیمیہ  
ما هرسنا هرسن لواه ای عالم میل کل دیون حجه دیون  
الکل دیون دیون و مصل کل دیون ای عالمه حق ای دیون شا  
من الکل دیون شا بشل رنگ کام الاردن هندا هوشان اگر

پنجه

ورايت البلد يجبي اليه ثمرات كلشىء وانئدة من الناس تهوى اليه فاقمت فيه وآوى الطير اليه فقد علم صلوته و تسبيحه فوالذى نفسى بيده له نور و ظهور مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصبح فى زجاجة الزجاجة كانها كوكب درى يوقد من شجرة مباركة زيتونة لشرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيئه ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكلشىء علیم وكان من انارتہ ولمعانه ما افاض واجاد على الشرقيين ليخضعن الشارقيون او انعم واصاب من استفاض من الغربيين لي suction البدريون والطوريون شرحه صلى الله عليه حروف البسمله بمراتب اربعة ثم تفسير سورة الكوثر يجرى فيها الانهار انهار من ماء غير آسن وانهار من لبن لم يتغير طعمه وانهار من عسل مصفى وانهار من خمر لذة للشارقين نم شرح الحديث الذى افاض الحجاب الاعظم العالم بالسرائر ابو جعفر محمد بن على الباقي صلوات الله وسلامه عليه لابى لييد المخزومى فى بعض علم الحروف و المقطوعات من القرآن ثم اجباته لذى الحسب الشامخ الرفيع و ذى الشرف الباذخ المنيع ذى الرياستين السيد ابى الحسن الحسينى وقد سئل من جنابه عليه السلام كشف السر عن وجہ الامر وشرحه فيه حرف الهاء لانه كان اول حرف كتابه وصار معروفاً بالرسالة الهايمية ثم شرح دعاء الغيبة المروى في الكافى المشتمل على فقرات ثلاثة واتفق على ابواب اربعة عشر وقد طلخ في ابوابه مكملاً الغيب المستور ماطلع في الليل اذا عبس من الصبح الاذل اذا تنفس ثم جواب احد من المجاهدين والمهاجرين والصابرين الذين صبروا في سبيل دين الله على الاذى ثم افاضة على السيد السندي والجبر المعتمد الوافد الى نور الفؤاد السيد الججاد الحسيناوي في جواب مسئلته في باب الاعراب ثم جواب السائل الجليل المستطاب نواب الهندى في حكم اسماء الله تعالى ثم جواب مسئلة العالم الماجد والعارف الكامل الشيخ العابد ثم اجوبة

مونعة مؤنقة في مسائل العارف الملاحسن الرشتى ثم جواب مسئلة المهاجر المجاهد  
في سبيل الله الحاج محمد اسماعيل الفراهانى ثم المسائل التي جعلها تذكرة و متاعاً  
للمقررين فسبع باسم ربك العظيم فورب السماء والارض انه لقول رسول كريم في  
كتابكم لا يمسه الا المطهرون افهموا هذا الحديث انتم مدهنون وتحصلون رزقكم  
انكم تكتبون فأبوا بحديث من مثله ان كنتم صادقين سبحان الله عما يصفون وسلام  
على المرسلين والحمد لله رب العالمين (و ايضاً) بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي  
اضاء الضياء وتحلى للعماء بالبهاء واظهر الثناء بالسناء واحاط الكل تحت ظلال الكبriاء  
فاول ما برزت من كتاب الكون في ديناجة الانشاء البسمة والتسبيحات الاربعة العليا  
احرف الاسم الاعظم من الاسماء الحسنى وجعلها مجلى ذاته الظاهرة لها بها في  
سائر عوالمه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخير  
وعظيم العظماء وامرها بالادبار بالتجلى والنزول والطلع والافول بعد ان اجرى  
من آخر اركانها ماء الایجاد بحر المداد ونوف الصاد الذاخر المواج المتلاطم  
الرجراج وجعل منه البحرين هذا عذب فرات سائغ شرابه وهذا ملح اجاج وخلق  
من الاول طينة اهل الاجابة الحسنى من الانبياء الى الصلحاء الازكياء واسكنتها في  
عليين من حول عرش الكبriاء وخلق من الثاني طينة اصحاب الاجابة السوئي من  
عين اليمن و الكبريت والطبرية والا فريقه اجمة ما سيدان وجنة ناجروان وعين  
ابرهوت الى اقصى انبساط النقطة الظلماء فامكثها في سجين واسفل السافلين الى  
ما تحت الشرى ثم امر الفريقين من اهل المقامين بالادبار والاقبال لما اراد من اظهار  
الجلال واسفار الجمال لرب النور والظلال وشاء من بروز اتقان الصنع من الحكيم  
الفعال فنزل المدبرين المقبليين وصعد المقبليين المدبرين حتى التقى الفلkan واتصل  
التطنجان في هذه النشأة منتهى مراتب النزول ومبعد عوالم الصعود تداخلت الشجرتان

وتشاشلت الفرقان ودخل البليس اللعين بواسطه طاویں العناصر وحیة الجوزہر الى جنة الانسان اکبر حجۃ اللہ علی الخلائق و اعظم مابنیہ بیده الرحمن و اخرج آدم بدیع الكل عن مقام الرضوان و افسد ما علمه الرحمن من علم البیان و انزله الى تملک الارض المغيرة معدن الاحزان قل تحسراً علی ما فات منه من الالحان من تغرد طیور العماء علی الافنان تغيرت البلاد و من علیها فوجہ الارض مغیر قبیح وجعل ییکی بكاء و یجری دموعاً ولم ینقطع الى ان تلقی من ربہ کلمات فتاب الى السبحان فاجابه بارئه و امره الى حج البيت ذی الارکان المحاذیة للبيت المعمور المربع والستق المرفع البینان المحاذیة للادکار الاربعة من التکبیر والتهلیل والتحمید والسبحان بعد تعمیره علی شکل بیت الاحدیة و هيكل الایمان فهو اول بیت وضع للناس فی وجہ الارض للمحاکیة والتیان بالامثلة الملقة فی هویات الامکان وذاتیات الاکوان من الایة الالاهوتیة والوجه الجیروتیة والوصف الملکوتیة والرسم الناسوتیة فی السر والاعلان وبعثه لاظہار سر واحد من هذه الارکان فهو التوحد وآیة المنان ونصر فی التبلیغ باقی الانیاء من اوای العزم وغيرهم الى طلوع شمس العرفان من مشرق الایقان خاتم الانیاء و سید الانس والجان و امره باظہار سر رکن الثانی و هو النبوة مبدء المعان الى يوم الغدیر خیر الایام و قطب الزمان بلغ فيه بنفسه الشریف ووصی الى اوصیائے بااظہار رکن الثالث و هو رکن الولاية و تأویل آیة القرآن و اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون الى يوم طلوع شمس الازل فی احدی وستین قبلها الالف والماهن ونمث آل الله وحرک کلمة البیان فی روع عبدهم الذی وسع قلبه لجمیع الظہورات من تلاؤ جسم سیدة النسوان بل من فی ملکوت الامر والخلق من الاکوان بااظہار سر رکن الرابع من الكلم الجامع آخر شروط الایمان الى هنا تمت الادوار و کملت الاکوار و تألف بسم الذی

بالحرف غير مصوت وبالتشبيه غير مجسد الباء بهاء الله والسين سناه الله واليم ملك الله او مجد الله كالاهما واحد في الاداء ووجدت الكينونة وحصلت البينة بين الشريف والوضع والبصیر والاعمی واما تمود فهديناهم فاستحبوا العمی قال ؟ ثمود طائفة من الشيعة ثم الایجاز و التكوین اى العوالم الاربع من الجسم والنفس والعقل و الفؤاد عالم العماء فشرع بالتشريع الذي هو روح التكوين وهو ظهور الربوبية الممكنة في الانشاء فالمربي في النزول اى التكوين هو الاسم المشتق من اسم الله الاعلى وهو العلي المتعال وهو العلي الكبير وهو العلي العظيم وفي الصعود اى التشريع هو الاسم المشتق من اسم الله المحمود وعسى ان يبعثك ربك مقاماً محيماً او لانامحمد وآخرنا محمد واوسطنا محمد فاجتمع الاسمان الاعلیان واقترن الشكلان الاصلان في هذا المقام فهم من كان ذافهم سديد والقى السمع وهو شهيد وسبحان الله عما يصفون والحمد لله رب العالمين وبعد يقول العبد الراجي بالحق القيوم والداعي يا دائم يا ديموم <sup>١٠</sup> <sub>٢</sub> هذه خطبة جليلة من المولى المؤمن الجليل والعبد الممتحن الخليل القائل للقول السديد والدال على الامر الرشيد في ق القرآن المجيد بل عجبوا ان جائهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شيء عجيب جعلتها تقدمة لهذا الخطاب وتذكرة لأولى الالباب من اهل المبدء والمآب فمن كان دعوه الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجاً قيماً لينذر بأساً شديداً من لدنه ويبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجر احسنا و من الذين يستمعون القول فيتبعون احسنها ولئن الذين هداهم الله واولئك هم اولو الالباب ومن الذين يحملون العرش ومن حوله ويسبحون بحمد ربهم ويؤمنون به ويستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كل شيء رحمة وعلماً فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم فيما ايها الاخوان من الحاضر والبادي مقامكم و مكانكم انصتوا واستمعوا الصيحة بالحق

ونداء المنادى فهذا هو الميزان والصراط والطور والكتاب المسطور والبيت المعمور  
فإن السيد العلي والنور البهوى والكونوكوب الدرى برب من البلد المقام و استقر على  
ارض الصاد وطلعت الشمس من بر جها وقررت على نقطة الزوال وغشت ضيائها جملة  
الافق وظهر تأويل قول الله سبحانه وتعالى بسم الله الرحمن الرحيم والشمس وضجيتها  
والقمر اذا تليها والنهر اذا جلتها الى تمامها ولا يخاف عقبتها فامرنى بالحضور في  
ارض الطاء فلما نزلت باسم مولاي عليها في اول شهر الثاني من السنة الثالث بعد  
غرس وحضرت عندها من اصحاب الاخدود في السلاسل والاغلال والقيود اذ ما  
كان لهم شأن الا ذكر الحدود التي هم عليها قعود وهم على ما يفعلون بالمؤمنين  
شهود وما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد قد غلبني الاخزان وتركتني  
الاخوان الذين كانوا يساعدونني لرضى الرحمن حتى صرت بحث اشير الى مولاي  
بطرف قلبي وارى نفسي مفارقاً من حبيبي واتمنى الرحيل الى سبيله و التوصل الى  
مقيله فهل اليك يابن احمد سبيل فتلقي وهل يتصل يومنا منك بعده فتخطى متى  
نزو منهالك الروية فنروى متى ننتفع من عذب مائرك فقد طال الدى متى نفاديك  
ونراوحك فتقر منها عيننا وصرت كما قال الامير عليه السلام و طفت ارتأى بين  
ان اصول ييد جزاء او اصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير ويشيب فيها الصغير  
ويكبح فيها مؤمن حتى يلقى ربه فرأيت ان الصبر على هاته احتجى فصبرت وفى  
العين قدنى وفى الحلق شجى مع طول المدة و شدة المحن فلما علمت ان السبيل  
مقطوع والدليل ممنوع اشتغلت بذكر مقاماته وجمع خطاباته التي بربت في اول  
مستقر من الهجرة وهو الشهر الحرام ذى القعدة من السنة المذكورة لعل الله يسكننى  
بذلك فانه منزل السكينة على قلب من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين و كان اول  
ما شرق في تلك الارض من فواره النور الذي هو بالرعب منصور و لمع من العلم

المشهور وظاهر في تلك الطحناه الديجور شرح سورة والعصر ثم رسالة في النبوة  
الخاصة بالعقل اللامع ثم اجوبة لمسائل شتى من السائلين الواقفين حول الباب  
مستعيناً بالله انه هو الولى في المبدء والماه و هو حسبي نعم المولى و نعم النصير  
واما اعقابش از زوجه يزديه سه پسر و يكذخته بودند پسر ارشد آقا سيد احمد نام  
داشت ومطلع و محب نسبت باين امر بود و نسالها در يزد زیسته در محضر شرع  
 حاجي ملا باقر اردکاني که کيفيت احوالش را عنقریب میآوریم کتابت مکاتيب  
شرعیه مینمود و بنت عم خود آقا سید حسن را در حواله نکاح داشت و آخر حیاتش  
چون باصفهان بی هلاقات عین معظمهين خود آقا سید سينا و آقا سید عيسی رفت  
بیمار شده در آنجا وفات نمود و مدفون گردید وازاو دختری شد که در يزد حیاتش  
سپری گشت و پسر دوم وحید آقا سید محمد امين التجار نیز اطلاعی از این امر داشت  
و در سن شباب بکرمان رقه متزوج و متوطن شده در سرای گلشن اشتغال بتجارت  
جست و عاقبت در آن بلد وفات نمود و نسلی از او برقرار نماند و پسر سوم وحید  
آقا سید محسن از مومنین این امر بوده در قزوین متوقف و در دستگاه ابن عمه اش  
حاجي ميرزا محمود امينی مشهور متوظف و در آنشهر متزوج شد وازاو دختری  
و خاندانی بر جای ماند و دختر وحید نیز از مؤمنات بوده در طهران بميرزا نصر الله  
کاشی نديم فتحعلی خان صاحبديوان شيرازی مقيم طهران شوهر نمود وازاو نسلی  
در اين امر ظاهر نیست واما از زوجه نيريزيه صغري نام که مؤمنه بود وحید را  
پسri شد که سيد اسماعيل نام داشت و پس از شهادت پدر شبانه در آغوش هادر  
باتفاق برخی از خوشاوندان مؤمن بقصبة اصطبهانات واقعه در شش فرسنگی جنوب  
غربی نيريز گریختند و بخانه خواه وحید که زوجه حاجي محمد اسماعيل تاجر لاري  
مؤمن باین امر بود پناه گرفتند و حاجي مذکور از خواه وحید کودکی ميرزا

ابوالحسن نام داشت و خواهر دیگر وحید نیز در قصبه مذکوره زوجه آقامیر مرشد بود و همگی ایشان در آن ایام از بیم دشمنان مخفی بودند و پس از چند سال که امنیتی حاصل شد آقا سید اسماعیل با تفاوت میرزا ابوالحسن مذکور در مدرسه خان یزد به تحصیل علوم پرداخته بمدارج عالیه علمیه و اجتهد در فقهه و اصول ارتقاء جست و بنت خالش آقا سید علی واعظ را ازدواج کرده بموطن خود اصطیبانات عودت نموده ساکن گردید و کتاب لمعة النور فی شرح آیة النور و حصن الحصین فی شرح بلد الامین و شرح تشریح الافلاک در علم هیئت فلکیه و کتاب سلسیل در علم حکمت از جمله مؤلفات او است و بلقب حاجی محقق العلماء شهرت تامه داشت و ازاو اخلاقی از سلسله علماء بر جا ماندند ولی از این دو دمان عظیمه و سیعه شهیر کشفی که از آنجمله آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی ساکن و متوفی در طهران و اخاکبرشان آقا سید روح الله ساکن و متوفی در تبریز بسال ۱۲۸۸ بودند اثر و حرکتی در این امر حاصل نشد زیرا از بیم واقعات مهیبه وحوادث خطیره که بر جناب وحید و سائر آحاد این طائفه واقع گردید حال تجسس و جنبش از آنان زائل گشت فقط آخرین اولاد حاجی محمد اسماعیل مذکور در جامعه اهل ایمان بدرخشید که در بخششای آتیه می‌اوریم و در این مقام نبذه از کلمات مبارکه که در شان سید کشفی و جناب وحید است ثبت هینما نیم قوله الاحلى فی کتاب تفسیر سوره یوسف یا قرۃ العین قل للعالم الجليل جعفر العلوی انك على الحق ان كنت بالباب لله ساجدا لقد كنت في ام الكتاب عند الله محموداً وهو الله قد كان عليك على الحق شهيداً فوربك انك لن تخرق الأرض بالحق من دون الباب ولن تبلغ الجبال من دون الذكر على الحق بالحق طولاً و انه من الله الحق لحق بالكلمة الاكبر على العالمين جميعاً ان كنت قد اتبعت امره فانيا قد جعلناك في الدنيا ركناً على العالمين رفيعاً و انك بالحق في الآخرة معنافي الرفيق

الاعلى بادن الله العلي و هو الله قد كان على كل شيء شهيداً ذلك مما قد اوحى الله  
عليك في سبيل الحكمة فانتظر على الحق الاكبر اهمنا و انصر ذكرنا الاكبر هذا  
الغلام العربي فان نصر الله و آياته قد كان في ام الكتاب قريباً و درموقعي ديكرب مسطور است  
ولقد طالعت سنابرق جعفر العلوى و شاهدت بواطن آياتها و انه ما عرف الانفسه وما  
وصف الا شئون عبوديته وكل مقال في حق آل الله سلام الله عليهم في تفسير الدعاء  
المشرقة عن ناحية المقدسة لم يك فيهم ولا يليق عند الله بشأنهم لانه ما قرء الا حرف  
عبوديته وما وصف آل الله الا بما تجلى آخرهم في كنه ربوبيته ولا يعرف آل الله احد  
ولا يقدر بوصفهم عبد اذ ما سواهم من فاضل ذكرهم ليذكرون و يوجدون  
و در مقامى ديكرب مذكور است ولقد بلغ الى حظيرة الواقع في بواطن تلك الرقلائق  
والدقائق سيد المعاصر عضد المحققين فصل في سنابرق المحيط على المغارب والمشارق  
فجزء الله في بيانه في حقيقة ذلك المسئلة بالسر الواقع والكلمة البالغ والنور الساطع  
بعد ما انجمد الكلمات في قباب اشاراته ولكن ذلك ما كان الا لحفظه نظرة الناظرين  
فجزء الله كما هو اهله والحمد لله رب العالمين ودر رسالة دلائل السبع درشأن  
جناب وحيد چنيين مسطور است ونظر کن در عدد اسم الله فرد متفرد ووحيد متعدد  
که احدی از مخالف و مؤالف منکر برفضل و تقوای آن نیست وكل مقرن برعلو  
او در علم وسمو او در حکمت و نظر کن در شرح کوثر تا بر نوشتجاتی که از  
برای آن ظاهر شد و استدراك علو شان اورا عند الله نموده الغ و از قلم عز ابهی  
در سوره الصبر وصف احوال آن جناب مسطور است قوله عز بيانه واذ قال الوحد  
ياقوم قد جئتكم من الروح من لدن علي "قيوما" . . . وقضى من الايام الى ان اجتمعت  
في حول الوحد شرذمة من قرية التي بار كها الله بين القرى ورفع اسمها في اللوح  
الذى كان ام الكتاب عنه مفصولا . . . وبلغ امر الله الى مقام الذى سمع رئيس الظلم

الذى كفر بالله واسرك بجملاته واعترض ببرهانه وكان اشقى الناس فى الارض ويشهد بذلك رجال الذى كانوا فى سرادق الخلد مستوراً . . . فاذكر يا قلم القدس ما قضى على الوحيد من اعادى نفس الله ليكون امره فى الملاع الاعلى بالحق مذكوراً فلما سمع الذى كفر وشقى ثم استكبر وبغي ارسل جنود الكفر وامرهم بان يقتلوا الذين ما حمل الارض بمتلهم فى ايمانهم بالله ويسفكوا دماء التى كانت بها كلشىء مطهوراً . . . وقرر للمجنود رئيسيين الذين هما كفرا بالله وآياته . . اذا فتح فم الروح ونطق روح القدس بلسان الوحيد وقال يا قوم ان تقرروا بفضلى وتعرفونى انا بن محمد رسول الله لم جتتم علينا بجنود الكفر . . . وكرد بينهم الرسل والرسائل الى ان وضعوا كتاب الله بينهم واقسموا بالله وختموه وارسلوه الى جمال عز وحيداً . . الى ان اخنوا الوحيد وهتكوا حرمته وعرروا جسده وفعلوا به ما يجري من عيون اهل الفروع مدامع حمر ممزوجاً . . ان ارتفعوا الرؤس على الاسنان والرماح ودخلوا في ارض التى شرفها الله على جميع بقاء الارض وفيها استوى الرحمن على عرش اسم عليا فهنيئاً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الدنى فيه خلقت السموات والارض واخذت كتاب الله بقوة ايمانك وصرت من نفحات الله الى حرم العجمى مقلوباً ونizer صورت زيارتى از قلم ابھی برای زیارت رمس مطهر آنجناب صدور یافت تاو وشهداً، اصحابش را بدان طریق زیارت نمایند واما اصحاب وحید وباییه یزد از آن جمله آقا محمد هادی بن حاجی محمد صالح بن حاجی محمد شفیع اصفهانی الاصل بود که در حال ریان جوانی ونبغان ایمانی دست ازو لای وی نکشید و اموالش بغارت رفت و خود بنوعی که در بخش لاحق میا وریم در شیراز بشهادت رسید و برخی چنین آوردند که جمعاً بیست و دو تن از اصحاب وحید در یزد کشته گردیدند و هنگام مهاجرت از یزد برای نیریز سه تن از باییه یزد چنانچه در بخش سابق نمودیم

همراه بوده در وقایع نیریز نیز بنصرتش قیام کردند و نفوس شهیره مذکوره الاسامي در یزد و اطراف برقرار بوده عده را براه راست آوردند و خاندانی بر جای گذاشتند و باین طریق پس از واقعه شهادت کبری جمعی از این طائفه در یزد و اطراف می زیستند.

و یکی از اشهر علماء بیان در آن قسمت حاجی ملا باقر اردکانی از ائمه جماعت اردکان بود و بمقابلات وحید رسیده فائز بعرفان و ایمان بدیع گردید و كما کان بمامامت جماعت و ریاست دینیه در وطنش اشتغال نمود ولی بر فراز منبر ضمن بسط مواعظ و حل مسائل چشم و گوش غافلین را میگشود و آثار تجدد حال از اقوال و اعمالش نمایان شد لذا مدته طویل نگذشت که بنام بابی مشهور گشت و رؤسائے و رقبائی محل از ارباب محراب و منبر بتعرض و معارضتش برخاستند و بیوسته سعایت و شکایت بیزد بر دند و برای شکستن نام و مقامش همی کوشیدند تا ناگرۀ فتنه و فساد را مستعمل ساختند و حکومت را بمضادت او وا داشتند و آن ایام حکومت یزد و کرمان با خان بابا خان سردار بود و خود ارتکاز در کرمان داشته پسر هشت ساله اش مشهور بامیرزاده را به حکمرانی یزد گماشت و میرزا مطلب نام تفرشی وزیر و نائب الحکومه حاجی را از اردکان بیزد کشید و رقباء فرصت را ازدست نداده صورت استشهادی بر باییتش محشی و مشحون به مر و شهادت و امضاي جمعی کثیر تنظیم کرده نزد حکمران بکرمان فرستادند لاجرم شعله فتنه بلند شد و خان بابا خان حاجی را بکرمان طلبید و با قدام معاندین یزد و اردکان آن عالم ذیشان را مغلولاً باکند و زنجیر تحت مراقبت جمعی از گماشته گان حکومتی بر دند و حکمران با وی ملاقات کرد و حاجی چون عالمی حکیم و نطاق و ندیم و حسن الاخلاق و منزه از زرق و ریای اهل نفاق بود بلطف سخن و حکمت و مزاح

## سایر و لالهات

آذربایجان از قرار نو شنخانی که درین روز  
از تبریز آمده نا خوشی دبا کچه و قت پیش ازین در آنجا  
بود که درین بود بعد مو اسرد شده و برف باریده و نای  
هزف و تختی بهم رساند و درین روز کما باز شد راه  
بله بگردندی چنانه نفر داشت نفر میرمهش نه بطلب  
نهند در روز نامه دولتی که از اینجا بیمی آمد شنخانه  
احباء مکاتب و کنکوی ملکیات داشت که این  
بابین شسته بوده باشد

## پیز و

از فوج بکه درین نامه بنت زنشه بودند بمناسبت  
بسیار آنکه بکی درین اتفاق سبصد و پانزده نفر  
الظاهر اینجا را قبل از ناخوشی دبا و درین ناخوشی  
قد کویی بیهه است که بکی هم بشد و اندوه بکرس بین  
عمل اعمال بوده است نفر این عاده اراده است از جمله  
بجزیم علی مسندی در آنکه بکی ملک خود اعمال نموده باشد  
و طفل او میعنی آنکه در مکشته است

بکر و مسند بود که بسبب نیت و نایمنی که به بال  
جهن و ده بنت حاصل است از اع منف کمال و فخر را  
و نفر اینها میسر از سالمای دیگر از نزارت و مگر کش  
دار ایجاد و بزداز نیز مرطشا کرد و هاکوی دوست خواه  
میسانند ها نفر ادویه بیل ۱۲۷۰

X  
حاجی خان باز از ارها کی که از جمله علاجی بزد است چون نیت  
باد و داده بود که از طایفه صفار باشیست لهذا ایسر الامر المظہر  
سردار او را بکران خواسته اند که در باب اینجین نامه

## استخراج

از روزنامه دولتی

(نفره ۱۴۶) آنژمان

راجع باحضور و حرکت جناب

حاجی هلال باقراط اردکانی بکرمان

مربوط بصفحة

وطیبت دل از حاکم ربود چندانکه ویرا بغايت عزت و جلال در دارالحكومه مقر  
داده ازماوقيع ندامت حاصل کرده بتلافی مافات باوي منادمت جست و پس از چندى  
که او مائل عودت بوطن شد مبالغى برای مصاريف سفر تقديم کرده ویرا با تخت  
روان و تکريم شایان روانه داشت و حاجى مدتی اندك در اردکان ماند آنگاه  
عزيمت عراق عرب نمود و تقریباً دو سال در کربلا و نجف بزيارات و استكمالات  
علميه و دینيه در میحاضر درس علماء و مجتهدين پرداخت و اجازه اجتهاد گرفته بیزد  
برگشت و باحشمت و جلال وارد وطن شد و در یوم و رودش قاریان سواره پیشایش  
قرائت قرآن کردن پس در اردکان ویزد بمسند قضا و فتوی بنشت و بامامت  
جماعت و ریاست هشغول شد و برای احتیاط از شرور انام و رقبای مهم در ظاهر  
خویش را ازین نام بری کرد و در خفاء همواره مساعدت و محافظت نمود و سالیانی  
در از پس از شهادت برقرار ماند و دلبستگی کامل بعنایات اقدس ابهی یافت و ذکری  
ازوی در بخش ششم مینمائیم

و از اصحاب وحید دریزد آقا میرزا حسن فاضل و استاد علی اکبر حکاک و  
آقا محمدصادق نساج و نیز آقا حسن زنجانی سرباز را شرح شهادت و مقتل و مدفن  
در بخش لاحق میآوریم

دیگر از معاريف مؤمنین آقا میرزا سید حسین از علماء و حاجی سید علی  
مهریجردی از ملاکین بودند و نوبتی حاجی رسول مهریجردی ضابط قريه فرستاد  
حاجی سید علی را آوردن و تهدید بقتل و تأکید در سب نمود و او با کمال ايمان  
واقدار جواب داد پس ویرا چندان باچوب زدند که چندبار بیهوش شد و بر تخته  
درخانه گذاشته بشهر آوردند و بعداز شش ماه معالجه شد و دکه ریسمان فروشی  
باز کرد و بعداً مدتی باقلید آباده رفته بماند و در سن یکصد و هشت سالگی در آنجا

متوفی گشت و ما شمه از احوال شهدا مذکور را در بخش لاحق بمحال مناسبه  
مینگاریم و تفصیل حالات جمعی را در بخش ششم می‌آوریم و عمارت مسکونه‌جناب  
وحید دریزد از اماکن شهیره تاریخیه نمودار است واکنون بنقل همین مقدار از  
نقوس شهیره اکتفا کرده برای ارائه نمونه از آثار قلمیه کثیره علماء بیان صورت دو  
رساله استدلایله صادره از قلم بعضی از مشاهیر اصحاب را که در سنین اولیه این امر  
نوشتند منضم نموده مقالات را اختتم می‌نہیم و از عدم توضیح و تفصیل احوال  
صدها نقوس مهمه دوره نقطه الیان که برای شدت اضطرابات و مشقات و غیرها  
عنایک نسیان بر تاریخ احوالشان نسج نموده و صور و آثاری از آن شهدا و بزرگان  
در دست نه بلکه اسماء جم غیری در خاطر احدی نیست اعتذار می‌جوئیم

و در بخش تالی شروع بواعظات سال ۱۲۶۷ ه. ق نموده اوضاع

واحوال دوره دوم این امر را سنویاً بقید

کتابت می‌آوریم